أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

 ... صحبت كردیم و آن چه را كه به نظر می‌رسید و خودمان از ارتباط با بزرگان دیده بودیم و حتی خود رفقا هم كم و بیش بی‌اطّلاع نبودند از آن چه كه برای ایشان نقل شده بوده از احوال بزرگان در (خصوص) ماه رمضان خب مطالبی عرض كردیم؛ ولی مطلب مثل این كه یك مقداری ناتمام ماند و به نظر رسید كه اگر بتوانیم تتمه آن را این جا خدمت رفقا بگوییم كه وقتی مراجعت می‌كنیم همان تتمه مباحث دعای ابی‌حمزه را ما انشاءاللَه به حول وقوه خدا ادامه بدهیم.

 در صحبت‌هایی كه قبلًا لابد به سمعتان رسیده است صحبت از سبك گرفتن و سهل گرفتن در كیفیت غذا خوردن بود كه در این جا مطالبی را از بزرگان نقل كردیم كه آنها هدفشان از غذا خوردن چه بوده؟ آیا آنها هدف استقلالی داشتند یا این كه هدف ایشان هدف استقلالی نبوده بلكه هدف، هدف آلی بوده و واسطه‌ای بوده برای مطالب دیگر و مسائل دیگر.

 روایتی است از رسول خدا (شك دارم) كه می‌فرمایند: المؤمن یأكل بشهوة أهله و المنافق یأكل بشهوة بطنه، مؤمن بخاطر اطرافیانش غذا می‌خورد، به خاطر افرادی كه سر سفره هستند به غذا میل دارد و به خاطر همراهی با آنها مؤمن غذا می‌خورد ولی منافق به خاطر شكمش می‌خورد، كاری به اطرافیان ندارد كه هستند، كه نیستند، تنها هست یا نیست و می‌خواهد التذاذ داشته باشد از خوردن غذا. یكی از لذّتهای او در این دنیا غذاهای متلوّن و متنوّع است. منافق این طور است.

 خب حالا ما باید ببینیم كه واقعا این طور است! یعنی ما در این دنیا مأموریم بر این كه از غذاهای متنوع اجتناب كنیم و آن را به عهده كسان دیگر بسپاریم یا این كه نه، این مسئله به شكل دیگری است.

 من در آن شب، خیال می‌كنم دو مجلس قبل عرض كردم كه بعضی‌ها نظرشان بر این است كه اصلًا در این دنیا باید به سمت آن نعمت‌هایی كه از نظر ردیع هستند و پایین هستند باید رفت. فرض كنید كه می‌خواهید در میوه فروشی سیب سوا كنید باید حتماً سیب‌های خراب را بردارید؛ اگر سیب‌های خوب را بردارید از ایمان شما كم می‌شود. یا مثلًا فرض كنید كه اگر می‌خواهید بروید یك ماشین بخرید یك ماشین لنگ بخرید كه یك روز كاربرات آن از كار بیافتد، یك روز سیلندر آن، یك روز نمی‌دانم چرخش، یك روز دفرانسیل آن! هر روز یك چیز آن اگر یك ماشین تمیز یا نو و سالم باشد، این اصلًا بر خلاف تكلیف و بر خلاف سیره و دأب و دیدن و برخلاف سیره و مبانی است! و اصلًا در این زمینه افكارشان و سلیقه ایشان در این زمینه دور می‌زند كه زاهد به آن كسی گفته می‌شود كه همیشه از آنچه كه مورد توجّه مردم است، آن فرد پایین‌تر را انتخاب كند؛ و شخص پایین‌تر و مصداق پایین‌تر و پست‌تر را انتخاب كند، و به این زاهد می‌گویند. و خب نسبت به این مسئله هم گاهی ممكن است شواهدی را ارائه كنند و مصادیق را ارائه كنند؛ و مثلًا فرض كنید كه در سیره ائمه مطلب به این نحوه بوده یا اولیاء گاه‌گاهی نه حالا گاه‌گاهی، اغلب در این كیفیت زندگی‌

 آنها به این نحوه بوده، دوری كردن از تجمّلات و دوری كردن از نعمتها و امثال ذلك یا این كه فرض كنید مثلًا دیده شده كه به كلام مرحوم آقا در كتابشان ظاهراً در كتاب روح مجّرد است كه مرحوم قاضی كه می‌رفتند گاهی اوقات چیزی بخرند، آن كاهویی را سوا می‌كردند كه آن كاهو خیلی مرغوب نبوده و امثال ذلك یا افراد دیگر به طور كلی.

 خب این قضیه می‌تواند یك شبهه‌ای را برای انسان به وجود بیاورد كه نكند مسئله از این باب است؛ یعنی انسان به طور كلی دیدگاهش نسبت به امور دنیا و نسبت به زندگی وجریان زندگی به این نحو باشد كه اصلًا دستور بر این است، حالا ما نمی‌گوییم آن قسمت حرام است ولی حداقل مورد رضای پروردگار نیست، این طور شاید مسئله تصور بشود.

 درباره امیرالمؤمنین علیه‌السّلام داریم كه (در جلسه قبل ظاهراً به نظرم می‌رسد كه گفتم) برای حضرت خیلی اتفّاق می‌افتاد نظایر این كه حضرت امساك می‌كردند، احتراز می‌كردند، فقیری می‌آمد، به فقیر می‌دادند، خودشان استفاده نمی‌كردند. آن روایت را ظاهراً خواندم برایتان كه راجع به این كه حضرت دلشان مدّتی جگر گوسفند می‌خواست و به امام حسن هم گفتند، یك سال از این قضیه گذشت، امام حسن هم فراموش كرده بودند، یا قضیه مثل فراموش كردن یوسف و امثال ذلك، دیگر در این جا اسراری هست، این وسط مسائلی هست، و الا درخواستی كه یك پدر از فرزند بكند آن هم مثل امیرالمؤمنین، آن هم مثل امام حسن، دلیلی ندارد بر این كه یك سال به فراموشی سپرده بشود؛ توجیهی خب نمی‌تواند داشته باشد. بله، خب اینها این طور به نظر می‌رسد ولی از آن طرف خب آیه قرآن هم داریم.

 آیه قرآن داریم: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَه الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ‌[[1]](#footnote-1) پیغمبر به مردم بگو پس این زینت‌ها و این طیباتی كه ما برای مردم آماده كردیم، طیب یعنی هر چیز پاكیزه و منّزه و منّظم و قابل توجّه و نعمت شسته رفته و قابل استفاده در قبال غیر طیب مثل آن اشیائی كه مورد نفرت هستند از اشیائی كه مردم به آنها میل ندارند، چیزهای پست و چیزهای مورد اكراه و همین طور از نقطه نظر شرعی چیزهایی كه مورد رضایت شارع است؛ چون ممكن است یك چیزی بسیار خوب و قابل توجّه باشد ولی خب شرعاً مشكل داشته باشد. فرض كنید كه بسیاری از این روابط، روابطی است كه مورد توجّه مردم ممكن است باشد ولیكن مورد رضای شارع نیست و حرام است و مثلًا اموال دزدی، ممكن است بالاخره آن دزد كه می‌رود یك چیزی را می‌دزدد چیز خوبی را می‌دزدد، چیز آشغال را كه نمی‌دزدد؛ می‌رود بالاخره؛ ولی آن حرام است، استفاده از آن حرام است. سرقت، غصب، كسی كه می‌رود یك باغی را غصب می‌كند بالاخره چیزهای قابل توجّه در این باغ هست كه می‌رود غصب می‌كند، بی‌جهت كه نمی‌رود ولی اینها حرام است.

 نه، هم طیب از نقطه نظر حلیت و حرمت و هم از نقطه نظر مورد نفرت و مورد توجّه مردم، از هر دو جهت خدا می‌گوید: چه كسی اینها را حرام كرده؟! ما این رزق‌ها را پس برای كی فرستادیم، آن درخت پرتقالی كه ما این درخت را خلق كردیم، اگر در این درخت هزار تا پرتقال باشد، پرتقال‌های بزرگ هم دارد،

 پرتقال‌های كوچك هم دارد، پرتقال بزرگ، آن را شیطان خلق كرده و پرتقال كوچك را خدا خلق كرده یا نه، همه را یكی خلق كرده؟ آن كسی كه كوچك را خلق می‌كند در آن شاخه بزرگش هم هست. چطور بزرگش برای ما حرام است، كوچكش را باید خورد؟ این چه حسابی است؟! هر دو متعلق به یك درخت است. هر دو را خدا خلق كرده و هر دو را خب باید استفاده كرد و بهره برد.

 و من هم در آن مجلس عرض كردم كه بزرگان، بنده آن قدری كه در حضورشان بودم، آن ور نبود كه به چیزهای پست بخواهند رو بیاورند. بله، وقتی كه یك چیزی قیمت آن غیرعادی بود، به من می‌گفتند كه تا وقتی كه قیمت آن به حدّ معمول نرسیده، نخر! این بوده ولی نه این كه حالا فرض كنید كه خیار پلاسیده بخر بیاور، یا مثلًا سیب پلاسیده یا كرمو بخر! این حرفها نبوده.

 یا نسبت به بزرگان مثل مرحوم آقای حدّاد ایشان هم می‌فرمودند: وقتی كه می‌خواهی بروی بخری فلان نوع را بگیر. خودشان وقتی می‌رفتند بهترین نوع را می‌خریدند برای ما و برای خانه‌شان می‌آوردند، درست؟!!

 این جمع بین این مسائل به چه نحو است كه از یك طرف خب ما می‌بینیم اینها نسبت به مأكول خودشان خیلی توجّه نداشتند، نان خشك برمی‌داشتند می‌آوردند می‌گذاشتند سر سفره با سبزی، سبزی مانده، حتّی سبزی كه قابل استفاده نبود یا مثلًا حتی گاهی اوقات آن هم نبود.

 شخصی نقل می‌كرد می‌گفت: من دیر وقت بود رفتم منزل آقای حداد. دیروقت بود، شب. ایشان رفتند نان خشك آوردند و آب نان خشك و آب ریختند، نانها را یكخرده تر شد. خودشان هم مثل این كه نخورده بودند یا خورده بودند به خاطر مهمان رعایت كرده بودند، ولی گفتند كه بسم اللَه! نه عذرخواهی هم كردند كه آقا ببخشید! ایشان اهل این حرفها نبودند كه ببخشید آقا! نمی‌دانم ظروف آماده نیست، منزل مهّیا نیست، اهل بیت خوابش برده، نمی‌دانم بله، بنده هم چرتش برده، نه، از این حرفها ایشان در كارشان نبود، هر چه در خانه بود می‌آوردند. اگر پلو بود، از شام مانده بود، می‌آوردند. اگر نبود، نان خشك بود، می‌آوردند و یك كلمه هم عذرخواهی نمی‌كردند، مطلقا. نه عذرخواهی كنند كه آقا كم است! نه اینكه قابل است آن چه كه ما داریم قابل شما را ... و این حرفها.

 چند شب پیش رفته بودیم یك جا منزل یكی از دوستان در یكی از شهرستانها، حالا اسمش را نمی‌بریم، بالاخره رفته بودیم. و عدّه‌ای بودیم تقریباً حدود هفت یا هشت یا ده نفری بودیم، و این بنده خدا خیلی محبّت كرده بود، خیلی، خودش، عیالش، با عشق و با محبّت، خیلی واقعاً دیگر آن چه كه شرط محبّت و لازمه آن هست دیگر در حال و هوای خودشان فراهم كرده بودند. بعد از غذا شروع كرد ایشان به عذرخواهی كردن، نمی‌دانم آقا اهل بیتمان آن طور، خلاصه سر حال نبود، و نمی‌دانم فرض كنید كه بالاخره قابل شما را ندارد وفلان و این همچنین مسائل و تعارفاتی كه متداول هست و اینها. خلاصه ایشان مطالبشان را فرمودند و بعد من گفتم:

 خب این یك فرصتی پیش آمد كه من یك مسئله‌ای را خدمت رفقا به عنوان یك برنامه سلوكی عرض كنم و یك دستورالعمل سلوكی عرض كنم و آن این است كه ما نعمت خدا را چه می‌دانیم؟! آیا نعمت خدا فقط نان سنگك دو آتشه خشخاش دار و از این چیزها كه می‌ریزند، كنجددار دو طرفه، خلاصه با طُمطُراق و فلان و این مثلًا در برنج برنج، دم پخت زعفرانی، خلاصه دم سیاه و ته سیاه و سرسیاه، از این به اصطلاح كه عطرش چه بشود و تیهو و قرقاول و اینها نعمت خدا است؟! فقط همین است! حالا اگر این نان سنگك خشك شد، این از نعمت خدا بودن ساقط می‌شود یا نه، همان است؟ نعمت، نعمت است دیگر! یا فرض كنید كه اگر این برنج حالا برنج مثلًا آن مرغوب به آن كیفیت نبود، یك درجه پایین‌تر بود، این دیگر نعمت خدا نیست، از كجا آمده؟ پس این برنج از كجا آمده؟! این از هر جا آمده، از هوا هم بیاید، باز از ملك خدا كه خارج نیست! حالا این نوعش نیست، این نوع است. درست؟!

 چرا ما باید دو دیدگاه متفاوت داشته باشیم نسبت به نعمت‌های پروردگار؟! كه یك نعمت را نعمت بدانیم و یك نعمت را نعوذ باللَه، نعوذ باللَه چه بگویم، نقمت بدانیم یا این كه اصلًا مورد توجّه قرار نگیرد. یعنی ما آن نعمت كه برنج زعفرانی كذا و كذا آن قابلیت ما را دارد ولی اگر برنج فرض كنید كه مرتبه پایین‌تر بود و به آن كیفیت نبود، آن برنج قابلیت ما را ندارد! این از كجاست؟! آیا این دوئیت و شرك نیست؟! اگر نان، نان سنگك دو آتشه كذا باشد، این قابلیت ما را دارد! اما اگر همین نان خشك بشود، هیچ فرقی نكرده، فقط رطوبت آن گرفته شده، رطوبت آن كه گرفته شود می‌گذارند آن را در جعبه، فردا كه نمكی و فلان می‌خواهد بیاید، میدهند ببرد. دیگر كسی به آن توجّه نمی‌كند. در حالی كه خب این همان خاصیت را دارد، همان فایده را دارد، همان به اصطلاح خصوصیت را دارد. چرا ما اسم نعمت بر او نمی‌گذاریم اما بر این می‌گذاریم؟! این اختلاف دیدگاه از كجاست؟ این اختلاف مال كثرت است، مال دو دیدن است، مال دوئیت است، مال التذاذات نفس است، نه مال خود خصوصیت شی‌ء خارج، شی‌ء خارج كه تفاوتی نمی‌كند، شی‌ء خارج، شی‌ء خارج است.

 دهقان آمده زحمت كشیده زمین را آماده كرده، آبیاری كرده، نشاء كاشته، نمی‌دانم آمده هرس كرده، چقدر كود داده، بلند كرده، اینها رسیده، از آن طرف خدا خورشیدش را امر كرده، ملائكه را امر كرده، كه بیاید باران نازل كرده نور آمده، به زمین امر كرده كه استعداد خود را ابراز كن! قابلیت خودت را اظهار كن! این را رشد بده بیاید بالا، این كارها همه انجام شده واین برنج درآمده! حالا برنج شكسته است، حالا نصفه است، حالا چون نصفه است من باید در سرش بزنم؟ چرا باید در سرش بزنیم. كه این برنج، برنج نصفه است، ببخشید قابلیت شما را نداشته ببخشید دیگر نرفتیم گونی كیسه برنج‌مان تمام شده بود، نرفته بودیم این برنج نصفه كه مال آش بود و این چیزها، این دفعه بیایید ما از خجالت شما در بیاییم! دیدید كه گاهی اوقات مهمان می‌رود یك‌جایی یكی دو روز می‌ماند موقعی كه خواستند بروند آن به صاحب خانه می‌گوید كه انشاءاللَه شما بیایید ما از خجالت شما در بیاییم یعنی چه؟ یعنی ما آمدیم به شما زحمت دادیم الآن در این جا بدهكار شدیم، شما هم بیا آن جا به ما زحمت بده، تازه یر به یر بشویم، معنایش این است دیگر! از خجالتتون در بیاییم یعنی ما در این جا زحمت دادیم به شما، ببخشید آمدیم این جا خلاصه خوردیم و شما را به زحمت انداختیم، شما

 هم بیا آن جا دو روز به ما زحمت بده، بی‌حساب بشویم. غلط است، اصلًا نباید این حرف را زد! بله، بعدش شما تشریف بیاورید از دیدنتان خوشحال بشویم، از دیدن شما خلاصه منزل ما را تبّرك كنید، هزار تا حرف می‌شود زد، هزار تا تعبیر می‌شود آورد، حتماً باید بگویید از خجالت شما دربیاییم!

 من دیده‌ام حتی من دیده‌ام یك وقتی از نزدیكان ما حرفی زد! بابا این چه حرفی است؟! او كه نفهمید ولی حالا تو دیگر نگو مثل این حرف، حرف صحیحی نیست، در فرهنگ اهل ادب این حرف زده نمی‌شود چون بالاخره توابعی دارد. این مسئله خب همین است. نعمت، نعمت است، تفاوتی ندارد.

 گفتم: یك بار من ندیدم در عمرم در این دو سه سفرهایی كه با مرحوم آقای حدّاد رضوان اللَه علیه بودیم در یك افرادی كه من دیده بودم، گاهی اوقات غذاهایشان فرق می‌كرد، تفاوت داشت. یا افرادی كه نقل می‌كنند، جریاناتی كه نقل می‌كنند. خدا بیامرزد مرحوم پدربزرگ ما قضایایی نقل می‌كرد نظیر این نان خشك و آب و فلان یا سبزی یا مثلًا دایی ما حفظه اللَه ایشان نقل می‌كرد كه وقتی در كربلا رفتیم یك همچنین چیزهایی بود می‌گفتند مزه آن تا الان زیر دندان ما مانده درست!

 یك بار نشده كه ما از ایشان بشنویم، یك بار نشده از مرحوم پدرمان وقتی كه مهمان می‌آید بگویند كه آقا ببخشید لایق شما نبود! حالا انشاءاللَه این دفعه جبران می‌كنیم یا غذا مناسب نبود، وضعیت خوب نبود. بنده بارها و بارها در نظر دارم ایشان وقتی كه می‌آمد از مسجد به منزل، گاهی اوقات با بعضی از رفقا می‌آمدند كه در خیلی از اوقات، خدا رحمت كند مرحوم آقا سید مرتضی رضوی رحمة اللَه علیه و اعلی اللَه مقامه بود كه با ایشان، می‌آمدند و می‌آمدند ایشان و والده ما خواب بود. خوابیده بود. دیروقت می‌آمدند، خیلی دیروقت، ما هم خوابیده بودیم. ایشان می‌رفتند در این آشپزخانه پنیر پیدا می‌كردند با نان، برمی‌داشتند می‌آوردند یا تخم مرغ بود، درست می‌كردند.

 و یك بار خود مرحوم آقا سید مرتضی برای من نقل می‌كرد كه یك دفعه ایشان نگفت آقا ببخشید! اصلًا این عبارتها در لسان اهل سلوك كفر است! كفر است! این چیزهایی كه مردم، فرهنگی كه مردم دارند این فرهنگ را كه ما نباید داشته باشیم! فرهنگ ما باید فرهنگ توحیدی باشد! از یك دریچه ببینیم بین این تخم‌مرغی كه دارد درست می‌شود و بین آن غذایی كه سه ساعت روی آن كار شده، یكی باید دید! منتهی آن موقع آدم وقت دارد، خب وقت می‌گذارد وقتی آدم در خانه وقت دارد، مهمان هم دعوت می‌كند، خب چكار می‌كند؟! وقت می‌گذارد دیگر! برنجش را سعی می‌كند خوشمزه‌تر درست كند، به ذائقه بهتر دربیاید، این چیزها.

 حالا اگر فرض كنید كه بله یك وقت ممكن است برنج بسوزد، آن جا آدم عذرخواهی می‌كند، به نظر می‌رسد غذا را سوزاندیم یا مثلًا این به نعمت خدا برنمی‌گردد، به خرابی ما برمی‌گردد، به خودمان برگردد به نعمت خدا نزنیم قضیه را! عیب ندارد، اشكالی ندارد كه مثلًا ..... اما اگر بیاییم بگوییم تخم‌مرغ قابل شما نبود، خدا خب مرغ را درست كرده برای همین‌ها دیگر، تخم بدهد. وقتی كه آقا از مسجد آمدند كه دیدند كه خبری‌

 نیست بروند سراغ مرغ بیچاره، كم‌كم زایمانی كرده و درد زایمانی كشیده و برای شما تخم گذاشته آن جا، آن وقت بردارید استفاده كنید. این روش روشی است كه انسان را نسبت به خیلی از مسائل آماده می‌كند، فقط این مسئله به خورد و خوراك برنمی‌گردد، به خیلی از مسائل نفسانی برمی‌گردد كه اگر انسان این یك تكه را درست كند در خیلی از مسائل تغییر پیدا خواهد شد. این مطلب، خلاصه ما از این مطالب شروع كردیم گفتن و یكدفعه آن آقای صاحب‌خانه از رفقا گفت: آقا اصلا اینهایی كه درست كردیم از سرتان هم زیاد بود، گفتم این جوری هم نه بابا! حالا در این كه درست فهمیدی خوشحال شدم اما این گفت: بله، بله، از سرتان هم زیاد بود! گفتم: خب، خیلی خب، پس معلوم است مطلب را گرفتی دیگر! خب، بله، این اصل مطلب به این كیفیت است ولی راهش همین است. یعنی راه جمع بین این قضیه و بین آن قضیه این است كه انسان در قبال نعمت خدا نباید یك طرف را نگاه كند، نباید چهره خود را به یك سمت بیاندازد، بلكه باید همه آن چه را كه خدا در اختیار او قرار داده است از نعمت‌ها همه برای او باید یكسان باشد، همه باید یكسان باشد.

 یك روز می‌رود می‌خواهد برای زن و بچه فرض كنید كه میوه بخرد، نگاه می‌كند و می‌بیند كه پول دارد و میوه خوب هم هست، خب میوه خوب بخرد! یك روز می‌بیند كه نه پول به آن مقدار نمی‌رسد، خب برود میوه یك مقدار پایین‌تر بخرد. یا این كه می‌بیند فرض كنید كه میوه فروشی الآن این میوه را دارد، این میوه را دارد و بعد هم فرض كنید كه حوصله ندارد برود یك مقداری دورتر، نگوید چون حالا میوه آن جوری نیست پس اصلًا نخرم، ببرم در خانه چه می‌گویند؟! با چه وضعی روبرو میشوم؟! نه، چه اشكال دارد كه انسان یك روز میوه پایین‌تر به منزل ببرد یك روز میوه بهتر ببرد! هر دو جور آن را ببینند و هر دو جور آن را استفاده كنند و هر دو جور آن را مصرف كنند و هر دو را به یك كیفیت ببینند. این طور نباشد كه اهل منزل همیشه یك قسم ببیند و اگر یك وقت در جایی به یك قسم دیگری برخورد كردند برای آنها صورت ناخوشایندی داشته باشد، تفاوت نباید بكند مسئله به این كیفیت.

 این در اینجا مسئله، مسئله‌ای است كه مورد توجّه است لذا ما می‌بینیم كه بزرگان همیشه به این كیفیت بوده‌اند. ائمه هم این جور بودند. اینطور نبوده، هر چه بوده می‌آوردند! یك روز چیز بهتر بوده، یك روز نه، پایین‌تر بوده، همان را می‌آوردند. این طور نبوده، این اصحابی كه فرض كنید می‌رفتند منزل ائمه فرض كنید آن جا رطب است می‌گفتند: چه رطب عالی است! تعریف می‌كنند، گاهی اوقات می‌گفتند: نه، رطب، رطب متوسطی است! هر دو را امام می‌رفته در بازار یا خادمش را می‌فرستاده، آن بود آن را می‌گرفت، نبود آن یكی را می‌گرفت می‌آورد. این كه حتماً به خادمش بگوید نه، حتماً برو آن جنس پایین‌تر را بگیر! نه، این حرفها نبوده. یا این كه بگوید حتماً برو جنس بهتر اگر نبود نگیر، نه، این هم نبود. هر جور بود و به هر كیفیت بود به نعمت خدا به یك نظر نگاه می‌كردند. حالا آن نعمت خدا در یك وقت آن طور مهّیا می‌شود، یك وقت آن نعمت به این كیفیت مهّیا می‌شود. این كلید حل بین دو نحوه دیدگاهی است كه ما آنها را در زندگی بزرگان مشاهده می‌كنیم و از مطالب آنها هم ما می‌شنویم.

 این كه مرحوم قاضی می‌رفتند و كاهوی پلاسیده را سوا می‌كردند نه به خاطر این كه از كاهوی غیر پلاسیده بدشان می‌آمد! نه، چون بخاطر رعایت آن شخص! و خودشان هم می‌فرمودند: چون این شخص،

 شخص فقیری است و افراد این را نمی‌گیرند، ما این را می‌گیریم كه هم از خاصیت آن استفاده كنیم و هم این كه یك پولی به او برسد و عزّت نفس او هم محفوظ باشد. این به اصطلاح روش آنها بود.

 همان آقای حدّادی كه نان خشك می‌آورد و آب، همان آقای حداد به من می‌فرمودند: وقتی می‌روی سیب بگیری، سیب سفید لبنانی بگیر كه معطّرتر است و بهتر است و لطافتش بیشتر است. همین را می‌گفتند. یعنی همان كسی كه آن جور می‌آورد همان كس هم مثلًا آن طور می‌رود و این طور انجام می‌دهد. وقتی كه با ایشان می‌رفتیم میوه سوا می‌كردیم، می‌دیدیم ایشان میوه‌های البّته یك وقت درهم بود یعنی اصلًا سوایی بود ایشان سوا می‌كردند. یك وقتی نه، مثلًا فرض كنید كه نه، شخص می‌گفت كه همه یكی است. من خودم می‌دیدم كه ایشان از یك راه خرید نمی‌كردند با این كه آن قبول می‌كرد، به ایشان احترام می‌گذاشت كه ایشان سوا می‌كند. ولی وقتی می‌دیدند كه برای همه یكسان است ایشان از همان كنار می‌گرفت می‌آورد می‌ریخت در پاكت و می‌داد ایشان دست ما، می‌آوردیم. این طور نبود كه حتماً آن بهتر باشد، همان روالی كه آن روال متعارف است. در جایی كه شخص می‌شد سوا كند، خب قیمتش طبعاً بالاتر بود و آن كمتر را به یك قیمت می‌داد. در جایی كه نه درهم ریخته بود ولو این كه به ایشان اجازه می‌داد ایشان انجام نمی‌دادند و به یك كیفیت برمی‌داشتند.

 مرحوم آقا هم به ما همین را می‌فرمودند، می‌گفتند: وقتی می‌روید گوشت بخرید، نگویید گوشت بدون استخوان، نگیرید هیچ وقت! به ما ایشان می‌فرمودند: گوشت با استخوان بگیرید و مقدار چربی كه باید باشد چون اگر شما این گوشت بدون استخوان بگیرید، آن استخوان را به یك بیچاره می‌دهد و سهم او را كم می‌كند، نه این كه بخواهد .... چون اینها معمولًا افرادی هستند كه حالا هر صنفی هم افراد مختلف دارد، ممكن است اجحاف بشود. علی كل حال ایشان می‌فرمودند كه چرا باید فرض كنید كه یك فردی می‌خواهد بیاید و این ندارد، فقط بیاید استخوان بگیرد! باید گوشت هم بگیرد. اگر شما گوشت را با استخوان گرفتی این به مقدار مساوی برای همه تقسیم می‌شود و همه به یك مقدار می‌برند. هم از استخوان استفاده می‌كنند كه باید باشد و هم از آن مقدار گوشت. لذا ما همیشه، الآن هم همین طور است! من وقتی كه به بچه‌ها می‌گویم كه گوشت بگیرند، می‌گویم گوشت بدون استخوان نگیرید! هر چه می‌خواهید بگیرید بگویید استخوان هم با آن باشد.

 اینها چیزهایی است كه به حسب ظاهر باید رعایت بشود و آن دیدگاهی كه نسبت به مسئله تغذیه هست، آن به این نحو باید آن اصلاح بشود كه برای سالك، برای سالك راه خدا و آن كسی كه می‌خواهد به اصطلاح دیدگاه خودش را نسبت به مسائل، دیدگاهش را در دیدگاه توحیدی بخواهد قرار بدهد، باید همه اشیاء را، همه را نعمت‌های الهی باید ببیند و تفاوتی نباید بگذارد بین آنها از نقطه نظر دیدگاه، از نقطه نظر خاصیت و مطلوبیت! خب فرق می‌كند، انسان خب یك میوه برایش ضرر دارد، نمی‌گیرد. یك میوه برایش خوب است، آن را می‌رود می‌گیرد. نه، صحبت در این نیست! از نقطه نظر دیدگاهی كه در بعضی مورد رغبت هست و بعضی نیست.

 صائم وقتی كه روزه می‌گیرد، در صوم خودش و در طول روزه نباید ذهنش به این متوجّه باشد كه در افطار چه خواهد شد؟ آیا در افطار ...، چون توجّه به این مسئله در طول روز برای افطار آن حالت روزه را در او كمرنگ می‌كند، صائم در حال روزه توجّه به هیچ چیز نباید داشته باشد! فقط باید به این توجّه كند كه در سر افطار هر چه آوردند! اما این كه چه هست و فرض كنید كه چه نوعی هست و چه خصوصیتی داشته باشد، این از مطالبی است كه مورد نهی قرار گرفته كه آن توجّه انسان و آن اثری كه باید بگذارد، آن اثر را از آن به اصطلاح مطلوبیت آن و از آن تأثیرش كم می‌كند و همینطور نسبت به موقع سحری، بله باید غذای خودش را جوری تأمین كند كه بتواند نیازهای بدنش را تأمین كند و حالت نشاط برای او بیاورد و سستی و ضعف و اینها را نباید در او داشته باشد. از این نقطه نظر اشكال ندارد، مخصوصاً در در وقت سحر.

 بله، این هم یكی از مطالبی بود كه مرحوم آقا و همین طور بزرگان قبل از ماه مبارك این مطالب را می‌گفتند به افراد، تذّكر می‌دادند.

 یكی از مسائلی كه نسبت به ماه رمضان بوده و الآن می‌بینیم كه خب این كمتر مورد توجه قرار می‌گیرد، مسئله لحاظ شبهای ماه مبارك است، كه شبهای ماه مبارك، خب اینها خیلی مهم است و اگر انسان می‌تواند غیر از حالا یكی دو ساعت یا یك ساعت و نیم یا دو ساعت اگر بتواند بقیه آن را بیدار باشد، بسیار بسیار خوب است! و جبران آن كمبود خواب را بعدازظهر كند، یا كه موقع، موقع خوبی است و شبهای ماه مبارك را انسان از دست ندهد و بسیاری از بزرگان كه در احوالات آنها در كتب تراجم‌شان ما مطالعه می‌كنیم، درباره آنها می‌خوانیم كه یا ماه رمضان را به كل از خانواده معتزل بودند و جدا بودند، یا این كه بیست شب دوم یا دیگر حداقل ده شب آخر مخصوصاً راجع به یكی از اینها مرحوم آقا درباره مرحوم قاضی می‌فرمودند كه به این كیفیت بودند كه آن ده شب آخر را كسی ایشان را نمی‌دید یا از ایشان اطلاع نداشت، حالا ما نمی‌گوییم كه افراد و رفقا اینها خب به این كیفیت باشند! خب در این مسئله تكلیفی نیست و دستوری هم نیست كه از طرف مرحوم آقا هم به یك همچنین چیزی ما مأمور نشدیم ولی حداقل مطلب این است كه در شبهای ماه رمضان خلاصه اگر انسان بیشتر در خود باشد، نصیب بیشتری می‌برد تا این كه شب را به گفتن و صحبت و با این و با آن و این گونه مسائل بخواهد بگذراند و از آن نفحاتی كه خصوص شبها است، این خودش را محروم كند.

 البته برای هر كسی ممكن است یك تكلیفی خاصی بوده باشد و ما نمی‌توانیم نسبت به همه یك نظر داشته باشیم ولی آن چه كه رسم بزرگان بوده به این كیفیت و به این نحو بوده نسبت به شبهای ماه مبارك.

 خواندن دعای افتتاح بسیار بسیار خوب است و مناسب است یا مثلا دعای ابوحمزه. مثلًا در جلسه دعای افتتاح خوانده می‌شد، خب خود رفقا در منزل مثلا سه صفحه، چهار صفحه، دو صفحه، یك صفحه، بسته به حال خودشان از دعای ابی‌حمزه بخوانند، معانی آن را، خوب هم به معانی دقت كنند و متوجّه باشند، متوجّه معانی باشند! واقعاً عجیب است این دعاهای ائمّه علیهم‌السّلام! این خیلی برای انسان كارساز و راهگشا است و خیلی انسان را از بعضی از ندانم كاریها بیرون می‌آورد، و از بعضی از اموری كه انسان را غفلت می‌گیرد و غفلت هم امر عادی است! ما كه معصوم نیستیم و ادّعای عصمت هم زیبنده ما نیست! و ائمّه ما را در این راه قرار می‌دهند و در این مسیر ما را قرار می‌دهند و هدایت می‌كنند.

 امیرالمؤمنین علیه‌السّلام یك وصیت‌نامه‌ای دارند كه بسیار وصیت‌نامه مهمّی است به امام حسن علیه‌السّلام و در حاضرین در بازگشت از صفین، در جایی به نام حاضرین كه لشگر اطراق كرده بود و مدّتی در آن جا مانده بود، امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در یك مجلسی كه امام حسن علیه‌السّلام و امام حسین و محمّد بن حنفیه و اینها بودند به اتفاق بعضی از اصحاب، یك وصیت نامه‌ای را حضرت انشاء می‌كنند و آنها می‌نویسند:

 وَ مِن وَصیةٍ لَهُ لِلحَسَنِ بنَ علی (علیه‌السّلام)، چون امام حسن وصی امیرالمؤمنین علیه‌السّلام بود. این وصیت نامه، وصیت نامه‌ای است كه اعجاز امیرالمؤمنین را نشان می‌دهد! یعنی واقعا در خط خط این وصیت نامه اگر كسی دقّت كند مانند این است كه با هر خطی یك پتك بر مغز خود و بر انانیت‌های خود و با تفرعن‌های خود و با تعلّقات خود می‌نوازد و می‌كوبد و آنها را خرد می‌كند و از بین می‌برد. خیلی عجیب است، راجع به مسائل مختلف، راجع به مسائل شخصی، راجع به مسائل اجتماعی، راجع به مسائل خانوادگی، راجع به مسائل خویشاوندی، در همه اینها امیرالمؤمنین می‌آید.

 واعجاز امیرالمؤمنین در این است كه این وصیت‌نامه امروزه باید در میان مردم خوانده بشود و قرائت بشود و پیاده بشود. وصیت توضیح داده بشود، امروزه، همین امروزه این وصیت نامه وصیت نامه عجیبی است كه مرحوم آقا هم در اول وصیتت نامه‌شان دارند كه من می‌خواستم یك وصیت نامه بنویسم ولی دیدم با توجّه به وصیت نامه امیرالمؤمنین درحاضرین دیگر نوشتن وصیت‌نامه مایه شرمندگی است. این هم این وصیت نامه! لذا ایشان فرمودند: من اولاد خودم را، همه را توصیه می‌كنم به این كه این وصیت نامه را بروند مطالعه كنند و به این وصیت نامه عمل كنند. اوّل وصیت‌نامه‌شان دارند این مسئله را و خودشان هم خیلی مایل بودند كه این وصیت نامه ترجمه بشود و پخش بشود و حتی عبارتشان این است كه در غدیریه بین همه منتشر شود! اگر خدا توفیق بدهد، احتمالش زیاد است كه ما اگر خداوند توفیق بدهد، موفّق بشویم این وصیت‌نامه را یك ترجمه سلیس بكنیم البتّه با بعضی تعلیقات كه بعضی‌ها تعلیقات می‌خواهد، عبارات حضرت مقداری نیاز به توضیح دارد، و یك مقدّمه زده بشود.

 من خیال می‌كنم گرچه به ما فرصت دادند تا آخر ماه مبارك رمضان، و حد تعیین كردند، ولی خیال می‌كنم ما یك فرجه داریم تا عیدغدیر، لذا اگر تا شوّال و ... هم برسانیم برای شما مشكلی پیش نیاید.

 این وصیت‌نامه را كه وقتی نگاه می‌كنیم حضرت دارند می‌گویند كه یا حسن! ولی حضرت دارند به تك تك افراد می‌گویند: ای حسن، ای حسین، ای زید، ای عمرو، ای تقی، ای مجید، ای سعید، ای فلان، به تمام افراد دارند می‌گویند كه این مربوط به تو است. این مربوط به خانواده تو، است این مربوط به زندگی است، صحبت‌های ائمه صحبت به شخص نبوده، صحبت به اجتماع بوده، صحبت به تك تك افراد بوده، تك تك افرادی كه می‌خواهند جا پا بگذارند، آنهایی كه می‌خواهند نگذارند، جهنّم! بلند شوند بروند. آنهایی كه می‌گویند بعضی از این وصیت‌نامه مربوط به قسمت زنان است و با مسائل امروز نمی‌خواند و نمی‌دانم این‌

 چیزها جدید و ... خب عمل نكنید! چرا این قدر داد و بیداد می‌كنید! به درك! بگذارید وضعتان برسد به همان جایی كه مال همه رسیده! خیلی داد و بیداد ندارد، آنهایی كه می‌خواهند جا پای امیرالمؤمنین بگذارند، آنهایی كه می‌خواهند در همین راه باشند، آنهایی كه بعد از یك مدّت نمی‌آیند پیش حضرت آقا گریه كنند و بگویند: غلط كردیم! هان! آنها بیایند چكار كنند؟! بیایند به این وصیت‌نامه عمل كنند. آنهایی كه بلند شوند بگویند: آی داد، آقا ما اشتباه كردیم، حرف شما را گوش ندادیم، حالا چكار كنیم؟ حالا چكار كنیم؟! گفتیم: نكنید، گفتیم: تماس نداشته باشید، كسی با شما تماس نگیرد! گفتیم یا نگفتیم به شما؟ چشمتان چهار تا، دندتان نرم، حالا بكشید كه سزاوار هستید كه به این منجلاب شما مبتلا شوید و فرو بروید، چرا؟ چون به این وصیت نامه عمل نمی‌كنید! عمل نمی‌كنید به این وصیت‌نامه! وقتی كه این وصیت را امیرالمؤمنین می‌كند، مگر با كسی دشمنی دارد؟! مگر با كسی پدركشتگی دارد؟! می‌گوید: بابا راه سعادت این است! می‌خواهی، بسم اللَه! نمی‌خواهی، خودت می‌دانی! خودت می‌دانی، راه سعادت این است! بفرما این راه، این هم چاه. خب هر كی می‌خواهد بسم اللَه! هر كسی هم نمی‌خواهد! نخواهد ما وصیت را كردیم و تكلیف خود را انجام دادیم. خداحافظ، رفتیم.

 مرحوم آقا آن سال آخر چه گفتند؟ گفتند: ما به وظیفه خود انجام دادیم، خداحافظ، خداحافظ، تمام شد. و دیدیم كه تمام شد، تمام شد. حالا بمانیم بزنیم در سرمان كه ای داد، عجب آقای خوبی بود! ای داد، عجب آقای خوبی بود، الآن هم هست! الآن هم دستورات ایشان هست، الآن هم مبانی ایشان همه هست، خب باید عمل بشود دیگر! باید به این مطالب عمل بشود! باید وقتی كه یك مطلبی گفته می‌شود، ترتیب اثر داده بشود! ترتیب اثر داده نشود، مشكلات پیش می‌آید. اینها مسائلی است كه مال كیست؟! مال همه است. برای همه گفته شده.

 ماه مبارك رمضان، این ماه مبارك رمضان ماهی است كه خدا برای همه این در را باز كرده، برای همه؛ اگر كسی عمل كرد، خب رفته جلو و نتیجه می‌گیرد. و كسی اگر كوتاهی كرد، خب نتیجه این می‌شود كه سهمش و نصیبش كمتر می‌شود.

 خواندن دعای ابوحمزه ثمالی، این یك مسئله‌ای است كه انسان را خُرد می‌كند، انسان را واقعاً خرد می‌كند! و واقعاً مسائلی را برای انسان روشن می‌كند! خیلی مسائل عجیبی در این دعای ابوحمزه است. امام سجّاد علیه‌السّلام در این دعای ابی‌حمزه صاف پرونده همه ما را درآورده ریخته بیرون. شما این هستید. شما این هستید. اگر یك نظر به شما نشود، اگر مورد لطف خدا قرار نگیری، اگر از ناحیه خدا توفیق پیدا نكنی كه همه توفیق‌ها را به حساب خودت می‌گذاری، اگر از ناحیه خدا به تو چشم گوشه‌ای داده نشد، تو ابن زیاد هستی، تو یزید هستی یزید هم مثل ما بود، ما هم مثل او؛ گلبول او با گلبول ما یكی بود، وزن او هم با وزن ما یكی بود فرقش این بود كه او از رحمت خدا دور شده بود. حالا هر چه بود ما نمی‌دانیم، تقصیر خودش بود، تقصیر هر چه بوده، آن از رحمت خدا دور شده بود. ما تا آن حد نه تا آن حد نه، یكخرده خدا پیچ را شل كند، ما هم یزید هستیم. برمی‌داریم سر مردم را عین مرغ می‌بریم، عین مرغ! آقا هیچ طوریمان هم نمی‌شود، هیچ طوریمان هم نمی‌شود، ككمان هم نمی‌گزد، افتخار هم می‌كنیم و انگار نه انگار كه قضّیه‌ای اتفّاق افتاده! چرا

 این طور شده؟! بعد هم می‌رویم در هیئت امام حسین سینه می‌زنیم! حسینم وا حسین. این همان یزید است آمده. آن مال ١٤٠٠ سال پیش بوده، این مال الآن است. آن ابن زیاد آن موقع بوده، این همان است. الان هم اگر بكشید، هر دو از نظر ترازو یك اندازه هستند با هفت یا هشت كیلو اختلاف. فرقی ندارد، همین هستند، تفاوتی ندارد. منتهی آن امام حسین را فلان كرد، الآن هم همین قضّیه اتفّاق بیافتد، همین مسئله تكرار بشود، همین واقعه، خواهید دید كه به دست چه كسانی اتفّاق خواهد افتاد؟!

 این قاسیان تاریخ، این جلادان تاریخ، این امثال فرعونها، نمرودها، این امثال فرض كنید كه صدام‌ها و اینها كی بودند؟! اینها همین‌ها بودند! از اول كه این طور نبودند، هی آمدند هی پرده روی پرده انداختند، هی قساوت روی قساوت آمدند انداختند، انداختند، تا به جایی رسیدند كه ٤٠٠٠ نفر هم فرض كنید كه جلوی آنها تیرباران می‌كردند ككشان هم نمی‌گزید، هان! سه هزار نفر اگر آنها با اعدام می‌كردند چیزی‌شان نبود، هیچ باكی‌شان نبود، خیلی آرام از قضّیه می‌گذشتند و انگار نه انگار كه اینها خانواده دارند، پدر دارند، مادر دارند! این مادرش ....، جواب مادر این را كه می‌خواهد بدهد، انگار نه انگار! خب این با آن ابن زیاد تفاوت می‌كند؟ با آن عمر سعد تفاوت می‌كند؟ یكی است، یكی است آقاجان! صاف، صریح، بی رودربایستی بگویید یكی است. آن منتهی هزار سال قبل بوده، این هزار سال بعد است. فقط این زمانه را بردارید! همین این در روز عاشورا اگر بود، همین این تیر در چله كمان می‌گذاشت و گلوی حضرت علی اصغر را نشانه می‌گرفت! همین این آقا و هزار دلیل هم می‌آورد بله، به این دلیل كه این بر علیه خلیفه مسلمین قیام كرده، امنّیت ملی را به خطر انداخته و خیانت كرده! باعث تشویش اذهان شده، باعث تشویش افراد شده، باید اعدام كرد و تمام شد. همان، هیچ تفاوتی نمی‌كند! درست؟!

 این برای چیست؟! این برای این است كه ما نیامدیم خودمان را با آن حقایق و با آن واقعّیات تطبیق بدهیم، آن واقعیات را آوردیم دیگران را با آن محك بزنیم. ما خودمان را از این حقایق فاصله انداختیم، گفتیم این حرفهای امام سجّاد مال ما نیست انا الذی اعطیت علی معاصی الجلیل الرشا من آن كسی هستم كه بر معاصی جلیله رشوه دادم! من كه نیستم، پس این امام سجّاد این را برای كی می‌گوید؟ این را برای من نمی‌گوید كه فرض كنید كه برای مردم دیگر می‌گوید! من خودم كنار هستم، این كه آمد می‌گوید: من كنار هستم، از الآن خودش را در چاه انداخت، انداخت در چاه.

 واللَه العظیم قسم می‌خورم نسبت به خودم و قسم می‌خورم دیگر، قسم جلاله می‌خورم كه خلاصه قسم خلاف كفاره دارد! واللَه و باللَه العظیم خود من این فقره را كاملًا احساس می‌كنم، همین كلمات امام سجّاد را، همین تعابیر امام سجّاد را واللَه می‌بینم مخاطب امام سجّاد من هستم! واللَه قسم می‌خورم! قسم می‌خورم دیگر، شوخی ندارم، نیاز به تواضع و این حرفها نداریم. واقعاً می‌بینیم این امام سجّاد این دعای ابوحمزه را برای من گفته، حضرت برای من فرموده، مخاطب یعنی مصداق، مصداق این عبارات امام سجّاد، مصداق این كلمات، مصداقش خود من هستم! به كسی هم كاری ندارم! وقتی كه من این را احساس می‌كنم، آن وقت چطور

 می‌توانم رفتار خودم را دیگر توجیه كنم؟ چطور می‌توانم كردار خودم را به یك نحوی جدا نگه دارم و از سایر افراد فاصله بگیرم، چطور ممكن است؟

 من اگر رفقا در نظرشان باشد، سال گذشته نسبت به این كه امام سجّاد پارسال بود یا این كه سال گذشته؛ پیرارسال بود نمی‌دانم خب الان یكی از اشكالات جدی كه هنوز كسی نتوانسته یك توجیه صحیحی برای آن پیدا كند این است كه امام سجّاد چطور این حرفها را زده؟! حالا نه تنها امام سجّاد، غیر ائمه هم بودند، در دعاها فلان، حالا بخصوص امام سجّاد، همین امام سجّاد در مقام عصمت، در مقام عصمت مطلقه، عصمت مطلقه می‌دانی یعنی چه؟! عصمت مطلقه یعنی تصوّر مرجوح بر راجح در هیچ مرتبه‌ای از مراتب وجودی ممكن نیست، نه در مرتبه ظاهر، نه در مرتبه مثال، نه در مرتبه ملكوت، نه در مرتبه معنا، نه در مرتبه سرّ، در هیچ مرتبه از مراتب وجودی تصّور وجود، نه تنها وجود مرجوح، ترجیح مرجوح بر راجح بلكه تساوی الطرفین متصور نیست. این معنا، معنای عصمت مطلقه است. یعنی در هر نقطه تصرّف امام، كردار امام، گفتار امام، فكر امام، تصّور امام، در هر نقطه آن را كه او انجام میدهد دارای رجحان است، رجحان ملزمه، یعنی رجحانی كه سدّ ثغور شده و صرفاً فقط آن به قول فلاسفه آن حیازت شرایط وجوب را كرده با سدّ ثغور احتمالات عدم، درست این معنا، معنای عصمت مطلقه است در امام سجّاد. چطور امام سجاد این مطالب را می‌گوید، خب یك مشكله‌ای است!

 من تا آن جایی كه مطالعاتم اجازه میدهد ندیدم كسی این مسئله را حل كند. همه به عنوان حل كردنش توجیه كردند كه این را برای مردم گفته‌اند، بابا امام سجاد دارد اینها را می‌گوید و گریه می‌كند! خب گریه آن دیگر چیست؟ خب نمی‌توانیم این حرف را بزنیم كه حضرت اینها را دارد در مقام عرضه به پروردگار می‌گوید؟! تنها هر شب این را می‌گفت یعنی چه؟! یعنی حضرت دویست سیصد نفر را جمع می‌كرد برای آنها دعای ابوحمزه بخواند؟ نه، حضرت می‌رفت در اتاق، اتاق تاریك، اتاق تنها، شبها این دعا را می‌خواند! هر شب هم این را می‌خواند، انا الذی عصیت جبار السّماء خب كی حضرت سجاد عصیان كرده؟! انا الذی اعطیت علی معاصی الجلیل الرشا من آن كسی هستم كه بر جبّار آسمانها عصیان كردم، من آن كسی هستم كه بر معاصی جلیله، معاصی بزرگ رشوه دادم، تا كارم جلو بیافتد! رفت به جای این كه جنس از گمرك رد بشود، به آن مالیات نخورد، رشوه دادم، آن را وارد كردم. یا این كه قاچاق وارد كردم، چی چی آزاد دادم! از این چیزها و چرت و پرتها. این كاری را كه من دارم الآن می‌كنم، چطور ما می‌توانیم تصوّر كنیم كه عملی را كه یك فرد بی انضباط و بی‌نزاكت و بی‌فرهنگ و لات اجتماع انجام می‌دهد امام سجّاد علیه‌السّلام می‌گوید من این هستم چطور می‌شود تصّور كرد؟ گفتن این دعا برای مردم، گفتن كه درد را دوا نمی‌كند! بابا دعایی است كه حضرت دارد این دعا را در پیشگاه خدا می‌خواند! هر شب هم دارد می‌خواند! تنها هم دارد می‌خواند! كسی نمی‌شنود، بعد هم گریه می‌كند، این چه حالی است؟! این همین است كه امام دارد می‌گوید كه خدایا این امامت را تو به من دادی، این عصمت را تو به من دادی، این عصمت را تو از من بگیری، من همین هستم كه جبارالسّماء را عصیان می‌كنم! من همین هستم. حضرت سجاد می‌گوید: من با آن عمر سعد فرقی ندارم، هیچ تفاوتی ندارم، تو برداشتی من را امام كردی، او را نكردی! من نباید این اطاعتی كه الآن انجام می‌دهم از خود ببینم. به واللَه‌

 العظیم قسم به خود امام سجّاد بگویم؛ به جدم! خودش است دیگر، امام سجاد جدّ ما است، به جدّم قسم، به همین امام سجاد كه حضرت یك نمازی را كه می‌خواند، آن نماز را از خودش نمی‌دید، آن نماز را از او می‌دید، نماز را از بالا می‌دید، قرآن را كه می‌خواند از بالا می‌دید، كار خیری را كه به آن توفیق پیدا می‌كرد از بالا می‌دید، همه را از بالا می‌دید، خودش را نمی‌دید، وقتی خودش را نمی‌دید، آن وقت چكار می‌كرد؟ دیگر دعوا نداریم! ما كسی نیستیم! وقتی این حرفها شروع می‌شود كه من یكی، تو هم یكی، من این كار را كردم تو این كار را كردی! خیلی خب، حالا وقتی كه من اصلًا خودم را صفر دیدم و هیچ اثری را مترتّب ندیدم بر كار خودم و هر چه را از من خوبی تراوش كرد همه را از فیض او دیدیم، خب این را دیگر كدام كفّه ترازو بگذارم؟! این طرف بگذاریم یا این طرف؟ هیچ كدام مال من نبوده، مال من نبوده، الآن من خودم گاهی اوقات می‌شود بعضی از همین نوشتجات خودم را من می‌آیم می‌خوانم، گاهی اوقات وقتی كه می‌خوانم می‌گویم: این املای من است؟ این انشای من است؟ این به من نمی‌آید! من همچنین چیزی می‌نویسم؟! من اصلًا تعجب می‌كنم! گاهی ...

 خدا رحمت كند مرحوم علامه امینی، مرحوم آقا می‌فرمودند: من وقتی، گاهی اتفّاقی می‌افتد، من یاد او می‌افتم، گاهی مرحوم علامه امینی كتاب الغدیر نوشت، این حرفها در بعضی از موارد عبارات سنگینی ایشان دارد كه به اصطلاح خیلی عبارت، عبارت سنگین و لغات غیر متعارف به كار برده شده، خود علّامه امینی برای مرحوم پدر ما نقل می‌كرد، می‌فرمود: در بعضی از اوقات برای من یك حالی پیش می‌آید شروع می‌كنم به نوشتن، بعد فردایش كه نگاه می‌كنم خودم اصلًا معنای لغت را نمی‌فهمم كه این چیست؟! رجوع می‌كنم المنجد! رجوع می‌كنم المنجد ببینم این لغتی كه من دیروز نوشتم، معنایش چیست؟ بعد می‌بینم ا عجب معنای قشنگی است! چه معنایی! بارها و بارها ایشان می‌گفت این قضیه برای من اتفّاق می‌افتاد! مرحوم آقا از قول او نقل می‌كردند، درست شد؟!!

 خب این چیست مسئله؟! یعنی خب هر كسی در كار خودش، در فن خودش، و در آن شغل خودش، و در حرفه و نحله خودش این مسائل را احساس می‌كند. یك گوشه‌ای به ما نشان دادند و هزاران گوشه را از ما پنهان كردند. باید ما یكی یكی این گوشه‌ها را رد كنیم هی تا برسیم به آن چه را كه از دیدگاه ما پنهان است، آن وقت وقتی به آن آخر آخر آخر گوشه و خط رسیدیم، آن وقت می‌فهمیم امام سجاد كه می‌فرماید انا الذی عصیت جبّار السّماء یعنی چه؟ آن موقع، آن موقع ما می‌فهمیم كلام مرحوم آقای حداّد را كه می‌فرمود: وقتی كه به خود نگاه می‌كنم می‌بینم در روی زمین هیچ موجودی پست‌تر و گناهكارتر از من وجود ندارد! این حرف‌ها شعر نیست واللَه! یك عارفی كه این عارف در جای دیگر و در محفل دیگر می‌گفت ما در جایی رفتیم كه جبرائیل تصورّش را نمی‌كند! این عارف بلند می‌شود می‌آید این حرف را می‌زند كه وقتی به خود نگاه می‌كنم می‌بینم در روی زمین خدا هیچ انسانی را گناهكارتر از من و پست‌تر از من خلق نكرده! عبارت ایشان من حیا كردم نگفتم پست‌تر از من خلق نكرده! این از آن طرف، از آن طرف وقتی كه نگاه به او می‌كند و جلوه‌

 او را در خود می‌بیند می‌گوید: یك حرف ما، چهار هزار معجزه پیغمبر به پایش نمی‌رسد! این چیست؟ این چیست؟ یكی از حرفهای ما چهار هزار؟ یعنی چه؟ معجزه پیغمبر می‌آید و آن را به طلا تبدیل می‌كند، حرف من می‌آید مس وجود تو را به طلا تبدیل می‌كند. كجا معجزه پیغمبر می‌تواند به این برسد؟ كجا می‌تواند برسد؟ یك نظر من می‌آید تبدیل به اكسیر می‌كند، حال و هوای تو را برمی‌گرداند، اصلًا وضع تو را تغییر می‌دهد، هر دوی آن درست است! هم آن حرف درست است، چون نگاه می‌كند و خودش را در قبال خدا می‌بیند صفر است، می‌بیند صفر است و به این مسئله هم می‌رسد. ما نمی‌رسیم به این مسئله، نرسیدیم، خیلی كار داریم ولی خب او رسیده و درك كرده و دارد دركش را بیان می‌كند: من بدون آن لطف خدا و بدون توجّه او از همه بدتر هستم اگر بخواهد به حساب بیاید و به ترازو بخواهد بیاید، من می‌روم آخر صف، از همه عقب تر باید بایستم، چون هیچ ندارم كه در قبال خدا عرضه كنم! شما می‌گویید كه حتّی یك ذرّه می‌گوید همان یك ذره هم مال او است، وقتی او بگوید كه حتّی یك ذرّه هم مال اوست، پس خودت چی؟ خودت صفر. حالا بقیه بالاخره یك خوبی را به خودشان نسبت می‌دهند! آقا این قدر، ما دو درصد خوبیم، ده درصد، معنا این است، ما عرضه آن دو درصد خوبی را نسبت به خودمان هم نداریم، یعنی یك فهمی‌برای ما آمده یك دركی برای ما آمده، كه دیگر انتساب دو درصد را هم از ما گرفته. انتساب ده درصد را هم از ما گرفته. هیچی، من شدم صفر صفر صفر صفر. مثل این كه الآن بنده تمام پولهای شما را بگیرم در جیبم بگذارم؛ شما كه نگاه می‌كنید به جیب حاج آقا، چقدر، فرض كنید كه ماشاءاللَه پر پول است، ولی خودم كه نگاه می‌كنم می‌بینم از همه شما بدبخت‌تر و فقیرتر هستم. می‌گوید: این پولها پس چیست؟! می‌گویم: اینها مال من نیست! مال این و این و آن و آن است! ما فقط اینها، حمّال آن شدیم! دیدگاهی كه او نسبت به من دارد دیدگاهی است كه من غنی هستم و دیدگاهی كه من خودم نسبت به خودم دارم، از همه فقیرتر هستم! هیچی، حتّی این عبا هم مال من نیست! این وقتی كه نگاه به خودش می‌كند از آن طرف، وقتی كه نگاه به آن طرف می‌كند، نگاه به آن فیض خدا می‌كند، نگاه به آن توفیق خدا می‌كند. نگاه به آن حیثیتّی كه الآن با این حیثیت در میان مردم ظاهر شده، این را كه دیگر نمی‌توان انكار كرد، به آن نگاه می‌كند می‌گوید اگر هر كسی هست بفرما بیاید جلو، حریف می‌طلبم، ملاصدرا بیاید جلو، می‌مالانم او را به هم، بوعلی بیاید می‌مالونم به هم، شیخ طوسی و شیخ انصاری بیاید و علآمه حلی می‌مالانم به هم، هر كسی می‌خواهد بیاید جلو، چرا؟ از آن دریچه الآن دارد می‌بیند! آن وقت خودش را نمی‌بیند. حالا آنها را مالوند به هم، كیف می‌كند؟ نه! برای او فرقی نمی‌كند! این قضیه، این جا است. وقتی كه آقای مطهّری می‌رود پیش ایشان و تمام مشكلاتش را مثل موم حل می‌كند و می‌گذارد جلو، حالش در آن موقع چیست؟ یك خنده ها! این عالم آمد و این فیلسوف آمد و دیدی خلاصه حریفش شدیم و این نه، این مال ماها است! او نه، هیچ! همان است، همان است، قبلش، آمدنش، بعدش، همه یكی است! همین طور لبخند می‌زند، قبلش لبخند می‌زد، وسط كار هم لبخند می‌زد، آخرش هم همان لبخند بود! بعد هم از پلّه‌ها بلند می‌شود می‌آید پایین، به همه می‌گوید سلام علیكم، می‌نشیند چایی‌اش را می‌خورد، انگار نه انگار! نه قضّیه‌ای اتفاق افتاده اینها چیست؟ چون این رسیده، این به این مسئله رسیده، ما فقط در یك تصوّر هستیم.

 خب دیگر مطلب خیلی به طول انجامید؟ انشاءاللَه كه امیدواریم خداوند ما را به این مبانی و به این‌

 حقایق ما را متحّقق كند! معنای متحقّق كردن یعنی این حقیقت را با وجود انسان یكی كند و وحدت بدهد و مصداق این كند و از فیوضات ماه رمضان هم همه را بهره‌مند كند. و نسبت به این مسائل و مطالبی كه خداوند قرار داده چشمهای ما را باز كند و ما را موفّق كند به آن چه كه نصیب پاكان درگاهش كرده، و برد را آنها كردند! برد را آنها كردند، و فیض را آنها به اصطلاح بردند. انشاءاللَه.

 در شبهای ماه رمضان، در شبهای قدر، خب رفقا نسبت به مسائل اطّلاع دارند! همان روش و شیوه‌ای كه در زمان مرحوم آقا بوده ما هم به همان كیفیت عمل می‌كنیم و به خصوص در شب بیست و سوّم كه شب قدر است، می‌شود گفت كه شب مسلّم قدر، همان شب بیست وسوّم هست و آن دو شب به عنوان تهیؤ و مقدّمه برای به دست آوردن استعداد برای درك شب بیست و سوّم خداوند قرار داده و شب بیست و سوّم باید معرفت خدا را بخواهیم، وتوحید را باید بخواهیم، و ولایت امام علیه‌السّلام را باید بخواهیم؛ كه شب قدر، همان شب امام علیه‌السّلام است. انشاءاللَه خدا همه را موفّق كند.

1. سوره الاعراف (٧) آيه ٣٢ [↑](#footnote-ref-1)